

## هفدهمین سالروز انتشار مجله صنعت کفش مبارک باد



◀ مرضیه نوروزی

هفدهمین سالروز انتشار مجله صنعت کفش و همزمانی آن با انتشار صد و پنجاهمین شماره این نشریه را به جامعه صنعت کفش، مسوولین محترم این نشریه و کلیه همکاران گرامی ام تبریک و خدقوت عرض می‌کنم و به همین بهانه، داستانی را از کتاب "هر قاصدکی یک پیامبر است" نوشته عرفان نظرآهاری به‌عنوان هدیه تقدیم همکاران و خوانندگان گرامی می‌نمایم:

### دانه‌ای که سپیدار بود

دانه کوچک بود و کسی او را نمی‌دید. سال‌های سال گذشته بود و او هنوز همان دانه کوچک بود. دانه دلش می‌خواست به چشم بیاید؛ اما نمی‌دانست چگونه. گاهی سوار باد می‌شد و از جلوی چشم‌ها می‌گذشت، گاهی خودش را روی زمین روشن برگ‌ها می‌انداخت و گاهی فریاد می‌زد و می‌گفت: «من هستم؛ من اینجا هستم؛ تماشا کنید!» اما جز پرنده‌هایی که قصد خوردنش را داشتند یا حشره‌هایی که به چشم آذوقه زمستان به او نگاه می‌کردند،

هیچ کس به او توجه نمی‌کرد. دانه خسته بود از این زندگی؛ از این همه گم بودن و کوچکی. یک روز رو به خدا کرد و گفت: «نه؛ این رسمش نیست. من به چشم هیچ کس نمی‌آیم. کاش کمی بزرگتر، کمی بزرگ‌تر مرا می‌آفریدی!» خدا گفت: «اما عزیز کوچکم! تو بزرگی! بزرگ‌تر از آن چه فکر می‌کنی. حیف که هیچ وقت به خودت فرصت بزرگ شدن ندادی!» «رشد» ماجرای است که تو از خودت دریغ کرده‌ای. راستی یادت باشد تا وقتی که می‌خواهی به چشم بیایی، دیده نمی‌شوی. خودت را از چشم‌ها پنهان کن تا دیده شوی!»

دانه کوچک معنی حرف‌های خدا را خوب نفهمید؛ اما رفت زیر خاک و خودش را پنهان کرد. رفت تا به حرف‌های خدا بیشتر فکر کند. سال‌ها بعد دانه کوچک، سپیداری بلند و باشکوه بود که هیچ کس نمی‌توانست ندیده اش بگیرد. سپیداری که به چشم همه می‌آمد!

## پیام تبریک سالگرد مجله

◀ حورا شکیبی ممتاز

خبرنگار حوزه بین‌الملل (سوئد)

و برنامه‌ریزی‌های دقیق مدیرمسئول، سردبیر و بقیه دست اندرکاران امر می‌باشد تا جایی که چرخ مجله و همچنین وب سایت بدون وقفه هر ساعت و هر روز و هر ماه می‌چرخد و بر سن و سابقه آن افزوده می‌شود. به‌عنوان یکی از اعضای تحریریه و از راه دور هفدهمین بهار انتشار «مجله صنعت کفش» و تقارن آن با انتشار جلد صد و پنجاهم را تبریک گفته و امیدوارم این درخت هفده ساله سبزین بهار صدم را جشن بگیرید. به امید آن روز!

گویی همین دیروز بود که دوست و همکار عزیزم، خانم خلیلی از من خواستند که پیامی درخور شانزدهمین سالگرد انتشار نشریه صنعت کفش نوشته و ارسال کنم. با این که چهار پنج سالی بیش نیست که در خدمت مجله بوده و در حوزه بین‌الملل قلم می‌زنم، اما احساس می‌کنم که از همان نخستین روز انتشار «مجله صنعت کفش» در کنار بقیه همکاران شروع به کار کرده‌ام. این احساس خوب و شیرین و این صمیمت و همدلی که قطعا در وجود تک تک همکاران به چشم می‌خورد، بدون شک محصول مدیریت

## چقدر با کفش‌هایم خاطره دارم

◀ فریبا خانی

آن‌ها که ساده‌تر و بی‌پیرایه‌تر بودند. از کفش‌های پر زرق و برق و از کفش‌های پاشنه‌دار خوشم نمی‌آید. آن‌ها همراه نیستند. نمی‌شود طول یک اتوبان را با کفش‌های پاشنه دار دوید... زود به پاها تاول می‌زنند که باید ایستاد و نرفت. نه، من کفش‌های راحتی‌ام را به دنیا نمی‌دهم. با آن چهره معصوم و صبورشان... کفش‌ها اصلا با آدم حرف می‌زنند... رُک و راست‌اند. می‌توانی با دیدن کفش‌ها به سبک زندگی صاحبان‌شان پی ببری. من که آن‌ها را بی‌نهایت دوست دارم... باز هم تکرار می‌کنم آن‌ها، بهترین دوستانی بوده‌اند که داشته‌ام... مگر نه کفش من؟!

کفش‌ها بهترین دوستان من هستند... بامن می‌دوند، بامن راه می‌روند، با من خسته می‌شوند... صبح‌ها تا شب با من اند... من با آن‌ها سفر می‌کنم، خوشحال می‌شوم و... کفش‌ها، بهترین دوستان دیوانه من‌اند با آن‌ها چه شیدایی‌ها که نکرده‌ام و چه قدر خیابان‌های پردرخت با من و کفش‌هایم خاطره دارند آه... جالب است کفش‌ها که مجبورند با من کیلومترها بوند، هرگز پاره نمی‌شوند، هرگز مرا جا نمی‌گذارند. هیچ کفشی مرا تنها نگذاشته است... اما آدم‌ها چرا... اعتراف می‌کنم؛ بعضی از آن‌ها را بیشتر دوست داشته‌ام.

